

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غزلیات سے

ابو محمّد شرف الدین مصباح ابن محمّد شرف الدین «سعد»

شامل:

(طبیات، بدایع، خواتیم، غزلیات قدیم و لمعات)

تصحیح و مقدمہ محمد علی فروغی

ترکیب و شنبوسی: محمد مصور لکھی

عضو انجمن شیبان ایران

به نام ایزد مهر بان

دو سال پیش یعنی سال ۱۳۵۶ هجری، به سال قمری دست سال منقصد تم تصنیف «گلستان» شیخ سعدی بود؛ و توجه به این امر اهل ذوق را به جنبش آورد که نسبت به شیخ اجل ارادتی بنمایند تا سعادت برسد؛ و اینجانب که از دیرگامی در دنبال بودم که وسائل تهیه نسخه صحیحی از «گلستان» به دست آورم؛ بر حسب اتفاق همان اوقات اسباب را بالنسبه فراهم دیدم، و با مساعدت امنای وزارت فرهنگ به انجام این کار دست بردم و نسخه ای که ترتیب دادیم در آغاز آن سال به چاپ رسید، و صاحب نظران پسندیدند، و تعقیب این اقدام در آثار دیگر شیخ نیز ترغیب فرمودند. بنا بر این در همان سال کتاب «بوستان» را نیز بر همان نظم منتشر ساختیم و اینک نوبت به غزلیات و قصاید و آثار دیگر شیخ رسیده و بنا بر آن گذاشته ایم که این جمله را هم در دو مجلد به اتمام برسانیم؛ و برای اینکه خاطر دانشمندان از روشی که در گرد آوردن این دو مجلد پیش گرفته ایم، آگاه باشد به توضیحات ذیل می پردازیم:

۱- نخست اینکه هر یک از این دو مجلد مشتمل بر چه آثاری از شیخ بزرگوار خواهد بود، و یکی از مهم ترین تصرف ما در این کتاب همان است که در این باب به کار برده ایم، بر این پایه که قصاید و قطعات شیخ، اکثر مشتمل بر مواظط و حکم است و از غزلیات و رباعیات هم مقداری همین حال را دارد؛

و بقیه مغازله و معاشقه است، چنانکه می توان کلیه آثار شیخ را به این دو قسمت منقسم نمود:

یکی موعظه و حکمت، دیگر مغازله و معاشقه. روشی که ما در فراهم ساختن این دو مجلد پیش گرفتیم مبنی بر این تقسیم است. بنابراین آنچه از غزلیات و رباعیات و قطعات را که صورت مغازله دارد، در یک مجلد گرد آوریم و آن همین کتابی است که فعلاً به نظر خوانندگان می رسد و تصاویر را که اکثر مثل برپند و اندرز است با غزل های که صرف حکمت و موعظه است و رباعیات و قطعاتی که این حال را دارد به مجلد دیگر، که اگر توفیق انجام آن را یافتیم جلد آخر کلیات خواهد بود، محال می داریم این تقسیم گذشته از اینکه به نظر ما تقسیمی بیعی و منطقی است، این مزیت را هم دارد که اگر کسی معتقد باشد که خواندن اشعار مغازله برای کسانی که در آغاز جوانی هستند مناسب نیست، می تواند جوانان را از مطالعه این مجلد باز دارد و مجلد دیگر را بی دغدغه خاطر در دست آنان بگذارد.

۲- تصرف مهم دیگر ما این است که در تدوین غزل ها و قطعات از پیروی ترغیب معمول که آنها را به چندین مجموعه به نام «طیبات»، «بدایع»، «خواتیم»، «غزلیات قدیم»، «ملعات»، «صاحبیه» قسمت کرده اند، صرف نظر کردیم و مجموعه غزل های معاشقه را در یک رشته به ترتیب حروف قوافی منظم نمودیم و از قطعات و رباعیات هم آنچه بر این منوال بود دنباله آنها قرار دادیم.

کسانی که معتقدند که این تقسیمات از خود شیخ است بکن است این تصرف ما را نپسندند ولیکن

آنچه ما را بر اختیار این روش برانگیخت این بود که تقسین نمی توان داشت که این تقسیمات از خود شیخ باشد، زیرا دلایلی که معتقدان می توانند اقامه کنند یکی این است که کس دیگر غیر از شیخ چه داعی داشته است بر اینکه غزل های او را این نحو تقسیم کند. دوم اینست که کمتر مجموعه ای از غزلیات دیده شده حتی آنها که بسیار قدیمند - که این تقسیم را نداشته باشند، با آنکه در بعضی قید شده که از روی خط شیخ نوشته شده است. سوم اینکه از کلمات خود شیخ می توان دریافت که او این تقسیم را کرده است، چنانکه در پایان یکی از غزل های «طیبات» می گوید: «چند خواهی گفت سعدی
 «طیبات» آخر ندارد» و در پایان غزلی از بدیع می فرماید:

گرت «بدیع» سعدی نباشد اندر با / به پیش اهل معانی چه ارضان آری
 ولیکن در جواب دلیل اول می توان گفت قدیم ترین نسخه از کلیات که تا نخیش معلوم است کمتر از بیست و چهار پنج سال از وفات شیخ فاصله ندارد، ومانی دانیم تدوین کننده کلیات چه کس بوده و به چه نظر تدوین کرده است، و از آنجا که تدوین کننده غیر از خود شیخ نبوده، و شاید ملاحظاتی و موجهاتی برای این تقسیم داشته است که بر ما مجهول است. و اما اینکه در بعضی نسخ قید کرده اند که از روی خط شیخ نوشته اند اولاً به این سخن اطمینان نمی توان کرد چون در بعضی دیده ایم که این ادعا حقیقت ندارد. ثانیاً با اینکه می دانیم کتاب و نسخه کنندگان متبذنبوده اند به اینکه در استنساخ کاملاً از نسخه اصل پیروی کنند، بر فرض که قبول کنیم که از روی خط نوشته اند، از کجا مطمئن شویم از

خودتصرافی نگرفته اند؟ چنانکه کتاب «بوستان» رامی بسنیم در نسخه های بسیار قدیم به این اسم
 خوانده نشده و مثل این است که اصلاً شیخ برای آن نامی ننهاده است. چون می بسنیم نسخه های
 قدیم آن را «سعدی نامه» می نامند و یقین است که «سعدی نامه» اسمی نیست که سعدی بر «بوستان»
 ننهاده باشد. در این صورت چگونه می توانیم یقین کنیم که مجموعه های غزلیات خود را به نامی خوانده
 باشد و این نام ها مانند نام «بوستان» جل دیگران نباشد؟ خاصه اینکه نسبت به «ملعات» این فقره
 رامی توان تقسین نمود زیرا که در نسخه های کهنه «ملعات» را از غزل های دیگر جدا نگرفته اند و معلوم است
 که این کار از خوش خیالی های دیگران است. در جواب دلیل سوم می گویم از کجای می توان تقسین کرد
 که مقصود شیخ در اشعار مزبور از «طیبات» و «بدایع» مجموعه غزلیات موسوم به «طیبات» و «بدایع»
 بوده است و اگر در باب لفظ «طیبات» انظار عقیده مکل باشد، به واسطه این که قرینه در دست ما
 نیست، در باب لفظ «بدایع» هیچ بعید نیست که معنی متعارف آن در نظر بوده و من استیجاش ندانم
 از اینکه فرض کنیم وجود همین الفاظ در اشعار شیخ بعضی اشخاص را محرک شده است که این اسمی را
 اختیار کنند. و مانع بزرگ بر اعتقاد به اینکه اشاره شیخ در این اشعار به مجموعه از «طیبات» و «بدایع»
 است، این است که در این صورت باید قائل باشیم که شیخ قبل از آنکه مجموعه ها را گرد آورده باشد،
 این تقسیم را کرده و این نام ها را گذاشته است، به عبارت دیگر باید فرض کنیم وقتی شیخ بنا بر این
 گذاشته است که مجموعه ای از غزلیات دست کند و نامش را «طیبات» بگذارد، و مجموعه دیگر از

غزلیات بسازد و آن را «بدایع» بخواند، ولیکن این فرض بنظر من معقول نیست و بسیار مستبعد است که شاعر غزل سرآپیش از سرودن غزل مانیت کند که آنها را چند مجموعه بسازد و به هر یک نامی بگذارد و خاصه این که از تأمل در غزل های شیخ تقریباً بیستین سال می شود که از غزل سرایی مقصودش شاعری و تصنیف کتاب نبوده بلکه هر غزل را بطبیعت بنا بر مناسبتی و پیش آمدی حسب حالی فرموده است، هر وقت به وصال می رسیده شادی خود را به شعر ابراز می نموده، و هر زمان به فراق مبتلا می شده به زبان شعری مالیده است، و همچنین حالات دیگر، و شعر گفتن برای سعدی کاملاً مانند آواز خواندن کسانی است که شغفشان آوازه خوانی نیست و به مقتضای حال آوازشان می آید، یا مرغانی که از تاثیر آب و هوا و حالات زندگی سر و صدای گند و یک سر در چسب بودن اشعار هم همین است.

البته این کیفیت مانع نیست از اینکه شیخ پس از آنکه مقدار زیادی غزل سروده آنها را جمع آوری نموده و به نامی خوانده باشد؛ و این احتمال مخصوصاً در تسمیه به غزلیات قدیم و خواتیم به ذهن بسیار نزدیک می آید چنانکه فرضاً این احتمال را قوی بدانیم مثل دیگر می پیش می آید، و آن این است که نسخه های کلیات در این قسمت متفق نیستند بعضی یک غزل را در «طیبات» گذاشته اند بعضی همان را در «بدایع» یا قسمت های دیگر قرار داده اند، چنانکه اگر هم می خواستیم آن تقیسات را پیروی کنیم در بسیاری از غزل ها سرگردان می مانیم که در چه قسمت بگذاریم.

ملاحظه دیگر اینست که غزل های شیخ سعدی، گذشته از تقسیمی که به مواظط و مغزله کرده ایم، از جهت
 نسخ مطلب و مناسباتی که در آنها ملحوظ شود، هیچ نوع تفاوتی با یکدیگر ندارد که موجب تقسیم بندی شود، و
 تقسیمی که شده حتی پستی و بلندی اشعار و مزیت بعضی از غزل ها بر بعضی نیز رعایت نشده است،
 یعنی در قسمت از قسمت های چهارگانه هم غزل های بسیار بلند دیده می شود هم غزل های کوتاه نسبتاً
 پست تر است پس این ملاحظه را هم نمی توانیم ماخذ تقسیم بدانیم.

حاصل اینکه این تقسیمات را نمی توان یقین داشت که خود شیخ کرده باشد، نه مسببی بر مناسباتی است
 که بتوانیم موجب قبول فرض کنیم، پس جایز نیستیم که آن را کنار بگذاریم، ولیکن برای کسانی که
 بخواهند بدانند هر غزلی در نسخه های چاپی و در نسخ متأخر جز چه مجموعه ای قرار داده شده، در صدر
 غزل کوچک لوی شماره علامت «ط» و «ب» و «خ» و «ق» و «م» گذاشته ایم که اولی اشاره به
 «طیبات» و دومی به «بدایع» و سومی به «خواتیم» و چهارمی به «غزلیات قدیم» و پنجمی به «ملعات» است.
 در اینجا بی مناسبت نیست که خاطر نشان کنیم که از توجه دقیق و مقایسه نسخ قدیم می توان قائل شد که
 تنظیم کنندگان اولی غزل های یک نوع روابط معنوی و نخیتم شعری را منظور داشته اند که پس از
 اینکه ابوبکر بیستون کلیات را تنظیم کرده است، آن جهات و مناسبات از میان رفته است.
 در آغاز «طیبات» در نسخ قدیم معمولاً اشعار «فضل خدای را که تواند شمار کرد» و «اول دفتر به نام
 ایزد دانا» در قفای یکدیگر آمده، و پس از آن غزل های که در تائیس بزرگان است واقع شده

و از آن پس غزلیات اصلی است و چنانکه اشاره کرده ایم نخستین غزل آن «برآمد باد صبح و بوی
 نوز» می باشد. غزلیاتی هم که در پند و اخلاق و معرفت است در پایان کتاب فراهم آمده
 با غزل های عاشقانه آمیخته نشده و در این نسخه مانده تنها این نکات رعایت شده که آنچه در مدح یا
 در پند است یکجا باشد بلکه رعایت های دقیق دیگری هم شده که با نظر تامل و توجه باید نگریست. مثلاً
 بعد از غزل «می روم و ز سر حسرت به تفامی نگرم» غزل «سعدی اینک به قدم رفت و پسر باز آمد»
 واقع شده که در نسخه های دیگر از خطی و چاپی غزل اول را در «طیبات» و دومی را در «خواتیم»
 یاد «قصائد» آورده اند.

پنجمین غزل شماره ۳۷۹ که به این بیت تمام می شود:

سعدی ز دست فراغت همه وز این می گفت عهد کسبستی و من بر سر سپیان بودم

پیش از غزل ۳۸۰ است که به این بیت آغاز می شود:

آمدی و ه که چه شتاق و پریشان بودم تا برفتی ز برم صورت بی جان بودم

و به این ترتیب مطلع و مقطع این دو غزل که یک نوع پیوستگی دلپسندی دارند، به هم مرتبط می شوند
 ولی در نسخ دیگر اولی در «طیبات» و دومی در «بدایع» (بعضی نسخ هم در «خواتیم») ضبط شده.

سه غزل: «صبحی مبارک است نظر بر جمال دوست»

و «آن به که چون منی نرسد در وصال دوست»

و «گفتم مگر به خواب ببینم خیال دوست»

که هر سه به یک وزن و قافیت است. نسخ قدیم از پی هم است، ولی در نسخه های دیگر اولی را در «غزلیات قدیم» و دومی را در «خواتیم» و سومی را در «بدایع» آورده اند؛ و از این نمونه که به دست دادیم و نظائر آن هم بسیار است، به خوبی آشکاری شود که تقسیم غزلیات به کتاب های مختلف مأخذ متعددی ندارد و اگر هم شیخ سعدی غزلیات خود را با رعایت جهات و مناسباتی به صورت چهار یا پنج کتاب در آورده باشد، بعد از او کتاب نسخ و تنظیم کننده فهرست غزل ها، به طوری آنها را به یکدیگر آمیخته اند که تنظیم آن به صورت اول، به آسانی و بی وجود نسخه های تمام تر و قدیم تر ممکن نیست.

۳- تفاوت دیگری که تنظیم غزل ها در این مجموعه با مجموعه های دیگر دارد، این است که در مجموعه های دیگر معمولاً حرف آخر قافیه یا ردیف غزل ها را گرفته آنها را به ترتیب حروف هجا مرتب نموده اند؛ ضمناً حرف اول از مصراع اول غزل را نیز در ترتیب رعایت کرده اند. ما در ترتیب غزل ها به حرف آخر آنها مکتفا نکردیم و بعد از حرف آخر حرف ماقبل آخر و سپس از آن حرف قبل از او را هم منظور داشتیم، به این ترتیب محل هر غزل را در مجموعه به سترو و دتر می توان پیدا کرد و ما بین چند غزل که حرف آخر آنها همه مشترک باشد حرف اول مصراع اول مطلع را هم در ترتیب میزان تقدم قرار

دادیم و این ترتیب این فرمت را هم دارد که غزل یایی که یک ردیف یا یک قافیه دارند دنبال یکدیگر واقع می‌شوند و می‌توان دانست که در کلیات به فلان ردیف و فلان قافیه چند غزل هست؛ به علاوه به فهرست جداگانه هم برای غزلیات حاجت نیست و هر کس قافیه و ردیف غزلی را بداند فوراً آن را در این مجموعه پیدا می‌کند پس دانستن مصرع اول مطلع یا یک مصرع از مصرع‌های دوم هر غزل برای پیدا کردن آن کافی است و به فهرست و جست‌وجو حاجت نیست و از حسن اتفاق این روش به طرز تنظیم کتاب‌های قدیم بیشتر نزدیک است چه در آن نسخ غالباً غزل یایی که ردیف و قافیه آنها یکی است و یا شبیه و نزدیک به هم است از پی یکدیگر آمده است.

۴- در یک یا دو نسخه، غزل یایی یافتیم که گمان بردیم از شیخ نیست پس آنها را جداگانه به نام «لمحات» در آخر کتاب قرار دادیم تا درباره آنها تحقیق و توجه بیشتر شود. اینک چنین می‌یابیم که غزل شماره ۲۸ و ۱۵۶ و ۲۲۰ و ۳۴۴ نیز سزاوار بود از این جمله به شمار آید. «عوض اشعار و قطعاتی که در «گلستان» آمده است، درجش را در این مجموعه لازم ندانستیم و آنچه را هم که شتمل بر الفاظ و عبارات رکیک است، شایسته حذف پنداشتیم؛ و ضمناً خوانندگان را آگاه می‌سازیم که قسمتی از هنرلیات که به صورت مجالس و به نثر است در نسخه‌های معتبر بسیار قدیم دیده نمی‌شود.

۵- روش ما در صحیح غزلیات همان روشی است که در صحیح «بوستان» کار برده ایم یعنی چنانکه نسخه بسیار قدیم معتبر را در دست داشتیم پیش گذاشتیم، متن کتاب را بر طبق آن نسخه مدون ساختیم. به این وجه که در مورد اختلاف آنچه از آن نسخه های معتبر پسندیده دریافتیم اختیار نمودیم؛ و اختلافاتی را که قابل توجه دانستیم نسخه بدل قرار دادیم؛ و از آن پس متن مدون را با نسخه های که از اعتبار و صحت در درجه دوم و سوم واقع است، مطابق و مقابله کرده نسخه بدل های را که قابل توجه یافتیم نیز در ذیل صفحات آوردیم؛ و در هر مورد توجه تام ما، به نسخه نفیس آقای دانش خراسانی بوده است که بعد از این معرفی خواهیم کرد. گاه گاه اتفاق می افتد که نسخه بدلی که در ذیل صفحه آمده از متن صحیح تر و بهتری نماید ولی ماشیوه خود را از دست ندادیم که اتفاق یا اکثریت نسخ کهنه معتبر را مناسطی داشتیم و در دوسه مورد هم که از این طریق تجاوز و ادا داشته ایم، در ذیل صفحه به تصحیح یاد کرده ایم.

و نیز خاطر خوانندگان را متوجه می کنیم که در کلیات شیخ، مانند بسیاری از شعرای متقدم، اشعاری دیده می شود که از جهت زیاده و نقصان یک حرف مانند «ت» و «م» و «ی» با سلیقه ادبای متاخر موافق نیست حتی اینکه شاید این قبیل اشعار را خارج از وزن بدانند لیکن بر حسب تتبع معلوم می شود که قدما این فتره را منافی وزن شعر نمی دانستند و در هر حال ما متوجه این معنی بوده ایم

ولی تعرض آن را لازم ندانستیم.

۶- در تدوین غزلیات، گذشته از نسخه‌های چاپی مختلف نسخه‌های خطی معتبر که در دست ما بود یک فقره همان نسخه‌هاست که در صحیح «بوستان» و «گلستان» نیز مورد استفاده ما بوده و مختصات هر یک را در مقدمه آن دو کتاب که به چاپ رسیده بر شمرده ایم؛ و در اینجا فقط چند نسخه معتبر دیگر را که در صحیح غزلیات نیز از آنها استفاده بسیار کرده ایم، اجمالاً و صفاً می‌کنیم:

نسخه‌معلق به دانشمند محترم آقای محمد دانش خراسانی که در اعتبار و صحت و قدمت کتابت بی‌مانند و شاید در دنیای نظیر باشد. این دو نسخه «بوستان» و «گلستان» را ندارد و از بقیه کلیات در حدود یک عشر افتادگی دارد. تاریخ کتابت آن در پایان «رساله عقل و عشق» بدین عبارت است:

«و کتبه العبد عبد الصمد بن محمد بن محمود صالح الله شأنه و غفر له و لوالدیه فی شهر رمضان سنه احدى و عشرين و سبعمائه». و از لطائف اینکه لر دگر نوی انگلیسی، نسخه‌ای داشته است که شامل «گلستان» و «بوستان» و کمی از غزلیات است و چنانکه در مقدمه «بوستان» یاد کرده ایم و برگ‌های عکسی آن در اختیار ماست این نسخه هم تاریخ کتابتش چنین نوشته شده «و قد فرغ من الانتاخ هذه الكتاب يعرف «بالعدي نامه» فی شهر خرم ختم الله بالخیر و الظفر سنه عشرين و سبعمائه علی یدی العبد الضعیف المحتاج الی رحمة الله تعالی عبد الصمد بن محمد بن محمود بن خلیف بن عبدالم البیضاوی صالح الله شأنه و غفر له صاحبہ لمن قال آمینا» و چون این دو نسخه از قطع و خط یکسان است و کاتب هر دو عبد الصمد بن محمد محمود بوده، به طور قطع و یقین یک کتاب و یک دوره بوده

که «بوستان» و «گلستان» آن را کاتب در صفر ۷۲۰ و قصائد و غزلیات و مجالس و غسیره را در
 رمضان ۷۲۱ به پایان برده است. باری چنانکه گفت شد این نسخه بسیار معتبر و صحیح است و به
 قدری مورد توجه و اعتماد ما بوده که در واقع آن را اصل و متن قرار داده ایم و اگر هم در مواردی
 از آن عدول کرده ایم متن را به حاشیه برده ایم، غالباً از آن به «قدیمترین نسخه» تعبیر شده است.
 نسخه دیگر متعلق به آقای بدیع الزمان فروزانفر، استاد دانشگاه، است که آن نیز اعتباری بسزا
 دارد، و از این جهت بیشتر مورد توجه است که غزلیات آن به ترتیب حروف اول بهر غزل تنظیم شده،
 بی اینکه حروف آخر غزل رعایت شود و چنانکه در مقدمه این نسخه معمول کلیات آمده، چون ابوبکر بنیون
 در سال ۷۲۰ این روش را در تنظیم غزل های شیخ اختیار کرده و بعد از هفت سال یعنی در سال
 ۷۲۷ تنظیم فهرست را به حروف آخر غزل تبدیل نموده، اگر این نسخه که تاریخ ندارد در بین سنوات
 ۷۲۰-۷۲۷ کتابت نشده باشد، لابد از روی یکی از نسخی که در این تاریخ نوشته شده استنسخ شده
 است؛ و به هر حال گذشته از نظر تصحیح و مقابله، در انتساب غزلیات شیخ به قسمت های چهارگانه
 «طیبات» و «بدایع» و «خواتیم» و «غزلیات قدیم» این کتاب همواره مورد استفاده ما بوده است.
 این نکته را ناگفته نگذاریم که این نسخه بوستان و قصائد فارسی را ندارد؛ و چنین بعضی از برگ های
 آن افتاده است و اتفاقاً در فهرست «طیبات»، غزلی را یاد می کنند که بدین مطلع است:
 «خیز تا منته ای برانگیریم» و ما این غزل را در آن نسخه و در نسخه های دیگر نیافتیم. در مقدمه

«گلستان» نسخه آقایی بزرگ‌زاد را وصف کردیم و در اینجا می‌افزاییم که این نسخه نفیس بیاض ماند، گذشته از «گلستان» که بدون هیچ تغییر متن قرار داده شد و به چاپ رسید تقریباً شامل یک‌نهم از غزلیات نیز نسبت و در این موقع که تصحیح غزلیات دست بردیم، از همان مقدار اندک استفاده بسیار کردیم و به صحت آن بیشتر مطمئن شدیم.

در سال ۱۹۱۸ مسیحی یک نفر ایرلندی موسوم به بل. وایت کینگ، غزلیات سعدی را از روی نسخ قدیمه که در دسترس داشته به چاپ رسانده است. ازین دوره کتاب «بدایع» را مجدداً در برلن با همان اسلوب چاپ کرده اند که نسخه آن در تهران بسیار است ولی «طیبات» آن را که در تهران یافتیم از لندن خواستیم و مخصوصاً از نسخه بدل هانی که در ذیل صفحات آمده استفاده کردیم. نسخه دیگری نیز از کتبخانه دانشمند محترم آقایی حاج حسین آقا ملک به دست آوردیم که شامل دوثلث از غزلیات قسمتی از قصاید عربی است. بهرچند تا یخ کتابت ندارد، ولی ظاهراً در اوایل قرن نهم نوشته شده، و از نسخ صحیح و معتبری است که در دسترس ما بوده است.

۷- در پایان سخن واجب می‌دانیم که تکلیف پاسکوناری خود را نسبت به کسانی که در این کار با ما یاری کرده اند ادا کنیم مخصوصاً آنها که نسخه هانی نفیس خود را در دست ما به اختیار ما گذاشته اند، و نام آن بزرگواران در مقدمه کتاب «گلستان» و «بوستان» و همین مقدمه برده شده است و وظیفه اختصاصی من این است از زحمات آقایی حبیب‌نعمانی قدر دانی کنم که در تهیه این مجموعه در

همکاری بامن به وجه اهل و احسن همواره از تحمل هیچ گونه تعبی خودداری ننمودند چنانکه شور و ذوق و بردباری ایشان در انجام این کار عامل موثر بود. و از این گذشته باید از وزارت فرهنگ و دولت شایسته‌ی تشکر کنیم که سلسله جنبان این اقدام شدند، و هر چند اینجانب در این عمل برای خود نفعی منظور نداشتم و فقط به مقتضای ارادت صادقانه به شیخ بزرگوار با کمال رغبت و اشتیاق تحمل زحمت و صرف وقت نمودم، ولیکن بدون مساعدتی که وزارت فرهنگ در فراهم آوردن نسخ خطی به ما فرمودند، و مدد مالی که برای چاپ کتاب به آقای یغمایی رسانیدند البته حصول این مقصود به این آسانی میسر نمی‌گردید.

محمد علی غفوری
شهر ۱۳۱۸ یور

ط-۱

اول دستر به نام ایزد دانا	صانع پرودگار حه توانا
اکبر و عظم کم خدای عالم و آدم	صورت خب آفرید و سیرت زیبا
از درخشندگی و بنده نوازی	مرغ هوار انصیب و ماهی دریا
قسمت خود می خورد منعم و درویش	روزی خود می برند پشه و عنفتا
حاجت موری به علم غیب بدانند	در بن چاهه به زیر صخره صما
جانور از نطفه می کند به گزازی	برک تراز چوب خشک و چشمه زخارا
شربت نوش آفرید از ماکس نخل	نخل تناور کند ز دانه خما
از بهکان بی نیاز و بر همه مشفق	از همه عالم نھان و بر همه پیدا

پرتو نورِ سردقاتِ جلالتش از عظمت، ماورایِ فطرتِ دانا
 خود نہ زبانِ دُمانِ عارفِ ہوش حمد و ثنائی کند، کہ موی بر اعضا
 ہر کہ نداند سپاسِ نعمتِ امروز حیف خورد بر نصیبِ رحمتِ فردا
 بار خدایا، مہینہ منی و مدبر وز ہمہ عیبی مقدسی و مبرا
 ما تو انیسم حقِّ حمد تو کفستن با ہم کہ کرو بیانِ عالمِ بالا

سعدی از آنجا کہ فہم اوست سخن گفت

ور نہ کمال تو ہوسم کی رسد آنجا؟

ط-۲

ای نفسِ خرم باد صبا از بر یار آمدہ اسے مرجبا
 قافلہ شب چہ شنیدی ز صبح؟ مرغِ سلیمان چہ خبر از سبا؟
 بر خرم است ہنوز آن حریف یا سخنی می رود اندر رضا؟
 از در صلح آمدہ ای یا خلاف؟ با قدم خوفِ روم یار جا؟
 بار دگر گری بہ سر کوے دست بگذری ای پیکِ نیم صبا
 کو رفتی بیش نماں از ضعیف چند کند صورت بی جان بقا؟

آن همه دل‌داری و پیمان عجز کند	نیک نکردی که نکردی وفا
لیکن اگر دور و صالی بود	صلح فراموش کند ما حبرا
تا به گریبان نرسد دست مرگ	دست ز دامان کلنیت رها
دوست نباشد به حقیقت که او	دوست فراموش کند در بلا
حسکی اندر طلبت راحت است	در کشیدن به امید دوا
سز نتوانم که بر آرم چو چنگ	و چون دغم پوست بدرد قفا
هر سحر از عشق دمی زخم	روز دگر می شنوم بر ملا
قصه در دم همه عالم گرفت	در که نگیرد نفس آشنا؟

کبر برسد ناله سعدی به کوه

کوه بنالد به زبان صدا

۳- ط

روی تو خوش می نماید آینه ما	کآینه پاکیزه است روی تو زیبا
چون می روشن در آلبکینه صافی	خوی جمیل از جمال روی تو پیدا
هر که می با تو بود یا قدمی رفت	از تو نباشد به پیش روی شکیبا

صید بیابان بهر از کند بچید	ماه مه پچیده در کند تو عدا
طایر مسکین که مهر سبت به جانی	گر بکشندش نمی رود به در جا
غیر تم آید شکایت از توبه هر کس	درد اجبانه برم به اطبّا
برخی جانت شوم که شمع افق را	پیش میرد چراغدان ثریا
گرتوش کر خنده استین نقشانی	هر مگسی طوطی ای شوندش کر خا
لُعبت شیرین اگر ترش نشیند	مدعیانش طمع کنند چه کوا

مرد تماشای باغ حسن تو سعدی است

دست، فرد و مایگان بر ند به بغیا

ط-۴

اگر تو فارغی از حال دوستان یارا	فراغت از تو میسر نمی شود ما را
تو را در آینه دیدن، جمال طلعت خویش	بیان کند که چه بوده است ناسکبیا را
بیا که وقت بهار است تا من توبه هم	به دیگران بگذاریم باغ و صحرا را
به جای سرو بلند ای تاده بر لب جوی	چرا نطق کنی یار سرو بالا را؟
شما یلی که در اوصاف حُسن یکیش	مجال نطق نماند زبان گو یارا

که گفت درخ زینا نظر خطا باشد؟ خطا بود که نیند روی زیبا را
 به دوستی که اگر زهر باشد از دستت چنان به ذوق ارادت خورم که حلوا را
 کسی ملامت متق کند به نادانی حبیب من که ندیده است روی عذرا را
 که رقم آتش نچسان خبر نمی داری نگاه می کنی آب چشم پیدارا؟
 مکنفتمت که به بغیار و دولت سعادی چو دل به عشق دبی دلبران بغیارا؟

هنوز با همه دردم امید در مان است
 که آخری بود آخر، شبان یلدا را

۵ - ط

شب فراق نخو هم دواج دیبارا که شب دراز بود خوابگاه تنهارا
 ز دست رفتن دیوانه عاقلان دیند که احتمال نمانده است ناشکیبارا
 که رش سینی و دست از ترنج بشناسی روا بود که ملامت کنی زلیخارا
 چنین جو آن که تو یی برقی فرو آویز و گرنه دل برود سپر پای برجارا
 تو آن درخت گلی، کا اعتدال قامت تو ببرد قیمت سرو بلند بالارا
 در که هر چه تو کوی مخالفت کنم که بی تو عیش میسر نمی شود مارا

دو چشم باز نهادن شسته ام ہشب
 چو فرقدین و نغمہ می کنم شریار
 شی شمع و جمعی چه خوش بود تا روز
 نظر بہ روی تو کورے چشم اعدارا
 من از تو پیش کہ نام کم کہ در شریعت عشق
 معاف دوست بدارند قتل اعدارا
 تو بچنان دل شہری بے سزہ ای بری
 کہ بندگان بنی سعد خوان نیار

درین روش کہ تویی، بر ہزار چون سعدی

بخا و جور تو آنے، ولی مکن یارا

ط - ۶

پیش ما رسم سگستن نبود عھد و وفارا
 اللہ اللہ تو فراموش مکن صحبت مارا
 قیمت عشق نہ اندم صدق نہ دار
 ست عمدی کہ تحمل مکن کد بار بخارا
 کہ مخیر مکنم دم بہ قیامت کہ چه خواہی؟
 دوست مارا و نہ نعمت فردوس شمارا
 کہ رسم می رود از عہد تو سر باز پیچیم
 تا بگوین پس از من کہ بہ سہر برد و وفارا
 خنک آن درد کہ یارم بہ عیادت بہ سر آید
 درد مندان بہ چنین درد نخواہند دوارا
 با و از مات نباشد تو در آئینہ مکہ کن
 تا بدانی کہ چه بودہ است کہ رفتار بلارا
 از سر زلف عروسان چمن دست بردار
 بہ سر زلف تو کرد دست رسد با و صبارا

سرخشت تحمیر بکعبه غسل به دندان	چون تامل کنی این صورت انگشت نما را
آرزوی کندم شمع صفت پیش وجودت	که سرپای بسوزند من بی سرو پارا
چشم کوه نظران بر ورق صورت خوبان	خطی بی بیند و عارف قلم صنغ خدارا
همه را دیده به رویت مکران است لکن	خود پرستان ز حقیقت نشناسند هوارا
مهربانی ز من آموز و کرم غم نماند	به سر تربت سعدی بطلب مهربان را

پیچ هشیار ملامت نکندستی ما را

قُلْ لِّصَاحِبِ تَرْكِ النَّاسِ مِنَ الْوَجْدِ كِبَارِي

۷-ب

مشاقی و صبوری از حد گذشت یارا	گر تو شکیب داری طاقت نما ما را
باری به چشم احسان در حال ما نظر کن	کز خوان پادشاهان راحت بود کد را
سلطان که خشم گیرد بر بندگان حضرت	حکمش رسد و بسیکن حدی بود جبارا
من بی تو زندگانی خود را نمی پسندم	کآسایشی نباشد بی دوستان بقارا
چون تشنه جان سپردم آنکه چه سود دارد	آب از دو چشم دادن برخاک من گیارا؟
حال نیازمندی در وصف می نیاید	آنکه که باز کردی گویم ماجرا را

باز آوجان شیرین از منستان بخت
 دیگر چه برگ باشد دروش بنوارا؟
 یارب تو آشنا مملت ده وسلاست
 چندان که باز بیند دیدار آشنا را
 نه نلک پادشارا در چشم خوب رویان
 وقتی است ای برادر نه زهد پارسا را
 ای کاش بر قادی برقع ز روی لیلی
 تا مدعی نماندے مجنون مستلارا

سعدی قلم به خستی رفته است و بختی

پس هر چه نشت آید کردن بن قضارا

۸-ط

زاندازه بیرون تشنه ام، ساقی بیاران آب را
 اول مرا سیراب کن و آنکه بده اصحاب را
 من نیز چشم از خواب خوش نمی نگرم پیش این
 روز فراق دوستان شب خوش گفتم خواب را
 هر پارسا را کان صنم در پیش مسجد بگذرد
 چشمش برابر و افکند باطل کند محراب را
 من صید جوشی نتم در بند جان خوشتن
 گروی به تیرم می زند تا سده ام نشاب را
 مقدار یار هم نفس چون من نداند چس کس
 ماهی که بر خشک او قد قیمت بداند آب را
 وقتی در آبی تا میان دستی و پایی می زدم
 اکنون همان پنجاهم دریای بی پایاب را
 امروز حالانکه رقوم تا با کناری فوتم
 آنکه حکایت گویمت در دل غرقاب را

کربی وفائی کردی بر غوغا آن بر دی
 کان کافر اعدای کشد زین سگدل احباب را
 فریادی دارد در قیب از دست مشتاقان او
 آواز مطرب در سراز حمت بود بواب را
 سعدی چو جوش می بری نزدیک او دیگر مر
 ای بی بصر من می روم او می کشد قلاب را

۹-ب

کرمه من بر افکند از رخ نقاب را
 برقع فرو کند به جمال آفتاب را
 کویی دو چشم جادوی عابد فریب او
 بر چشم من به سحر بستند خواب را
 اول نظر زد دست برفتم عنان عسل
 وان را که عقل رفت چه داند صواب را؟
 گفتیم مگر به وصل رهایی بود ز عشق
 بی حاصل است خوردن مستقی آب را
 دعوی دست نیست گراز دست نازنین
 چون شربت سکر نخوری زهر ناب را
 عشق آدمیت است گراین ذوق در نیست
 هم شرکتی به خوردن و خستن دواب را
 آتش بیار و خسر من آزادگان لبوز
 تا پادشاه خراج نخواهد کرد خراب را
 قوم از شراب مست و ز منظور بی نصیب
 من مست از و چنانکه نخواهم شراب را
 سعدی کجاست که مرو در کند عشق؟
 تیر نظر بکنید که افراسیاب را

۱۰- ب، ق

باجوانی سرخوش است این پیربی تدیرا
جمل باشد با جوانان پنجه کردن پیرا
من که بامیونی به قوت بر نیام ای عجب
بایکی افتاده ام کو بکسد زنجیرا
چون کان در بازو آرد سرو قد ستم
آرزویم می کند کاماج باشم تیرا
می رود تا در کندافت به پای خوشستن
گر بر آن دست و کان چشم او قدنجیرا
کننده است آدینزاد از تو شیرین ترخن
سگر از پستان مادر خورده ای یا شیرا؟
روز بازار جوانی پنج روزی بیش نیست
نقد را باش ای سپر، کافت بود تا خیرا
ای که گفتم دیده از دیدار بت رویان بدوز
هر چه کوینی چاره دانم کرد جز نقتدیرا
زهد پیدا بفرنیهان بود چندین روزگا
پرده از سر بر گرفتیم آن همه تزویرا

سعدیا در پای جانان کمر به خدمت سهری

بمخمان عذرت باید خواستن تقصیرا

۱۱- ط

وقت طرب خوش یافتم آن دلبر طنازرا
ساقی بیار آن جام می مطرب بزن آن سازرا
اشب که بزم عارفان از شمع رویت روشن است
آهسته تا نبود خبر، رندان شاهد بازارا

دوش ای پسر می خورده ای حشمت کوهی می د	باری حسینی جو که او مستور دارد راز را
روی خوش و آواز خوش دارند هر یک لذتی	بسگر که لذت چون بود محبوب خوش آواز را
چشمان ترک ابروان جان را به ناوک می زند	یار که داده است این گان آن ترک تیر انداز را
شور غم عشق چنین حیف است پنهان داشتن	دکوش نی رمزی بگو تا بر کشد آواز را
شیراز پرغو غاشده است از فتنه چشم خوش است	ترسم که آشوب خوشت برهم زند شیراز را
من مرغی پر بسته ام، زان دهنش نبسته ام	گر زانکه لبکستی قفس نبود می پرواز را

عدی تو مرغ زیر کی خوبت به دام آورده ام
 مشکل به دست آرد کسی مانند توشه باز را

۱۲- ط

دوست می دارم من این نالیدن دلسوز را	تا به هر نوعی که باشد بگذرانم روز را
شب همه شب انتظار صبح روی می رود	کان صباحت نیست این صبح جهان افروز را
وه که کرمین باز بینم چه مهرانم ای او	تا قیامت سگر کویم طالع سپروز را
کرمین از سگ ملامت روی بر چینم	جان سپر کردند مردان ناوک دل دوز را
کامجویان رازنا کامی چشیدن چاره نیست	بر زمستان صکبر باید طالب نوروز را

عاقلانِ خوشه‌چسب از تسلی غافلند این کرامت نیست جز مجنونِ خرمن سوز را
 عاشقانِ دین و دنیا باز را خاستی است کان نباشد زاهدانِ مال و جاه اندوز را
 دیگری را دکند آور که ما خود بندیم ریسمان در پامی حاجت نیست دست آموز را

سعیادی رفت و فردا همچنان موجود نیست

در میان این و آن فرصت شمار امروز را

۱۳-خ، ق

و ده که گممن باز بسیم روی یارِ خویش را تا قیامت شکر گویم کردگارِ خویش را
 یار بارافتاده را در کاروان بگذشتند بی وفا یاران که بر بستند بارِ خویش را
 مردم بیگانه را خاطر زنگه دارِ خلق دوستانِ ما بی‌آرزو دند، یارِ خویش را
 همچنان امید می‌دارم که بعد از دل‌غبر مری بر دل نهد امیدوارِ خویش را
 رای رای توست خواهی جنگ و خواهی شتی ما قلم در سر کشیدیم آخت یارِ خویش را
 هر که را در خاک غربت پامی در گل ماند ماند گو گو در خوابِ خوش مینی دیارِ خویش را
 عافیت خواهی؟ نظر در منظرِ خوبان مکن و رکنی بدرود کن خواب و قرارِ خویش را
 گبر و ترسا و مسلمان هر کسی در دینِ خویش قبله‌امی دارند و ما زیبا نگارِ خویش را